

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليكم: دوست عزیز سؤال کننده در سؤال ۱۱۸۸۱ باید عنایت کنند که اولاً: استاد موضوع قرار دادِ لوزان را صرفاً بهانه ای قرار دادند تا مصداقی از آنچه که امروز جامعه ی ما برای آزاد اندیشی در ذیل انقلاب اسلامی نیاز دارد را خوب متذکر شوند. کاری که قبلاً هم به بهانه های مختلف انجام داده اند. ثانیاً: نشان دادند که چگونه می توان با «حکمت حسینی» دشمن را بیچاره کرد به نحوی که نه بهانه ای در دست داشته باشد تا عملی علیه انقلاب صورت دهد و نه بتواند انقلاب را تحمّل کند! چون همواره بر آرمان هایش پافشاری می کند. همان کاری که آقا سید الشهداء علیه السلام در حرکت حکیمانه و حماسی خود صورت دادند که نه تنها هیچ بهانه ای برای کشتن خود به دست دشمن ندادند بلکه با تمام وجود تلاش کردند کار به آنجا کشیده نشود هر چند که کشته شدنشان را که - تلاش می کردند کوفیان به دام آن نیفتند - مدیریت کردند و به زیباترین شکل ممکن آن را صورت دادند. یعنی در حقیقت آقا سید الشهداء سلام الله علیه خودکشی نکردند لکن کشته شدنی که تقدیرشان شده بود را زیبا کردند. شاید جمله آقا رسول الله صلی الله علیه که به آقا امام حسین علیه السلام فرمودند: «انّ الله قد شاء ان یراک قتیلاً» به همین موضوع اشاره داشته باشد. نگفت خدا اراده کرده است که خودت را بکشی! بلکه فرمود خدا اراده کرده تا تو را کشته ببیند. یعنی ای حسین این تقدیر توست. وقتی آقا امام حسین علیه السلام کاملاً برایشان روشن شد که خدای متعال چه چیزی را برای او اراده کرده اند تلاش کردند که اختیار خود را تماماً در ذیل اراده ی الهی قرار دهند. که البته باید تمام حرکات و گفتار امام را در دل این دستگاه در نظر گرفت. چه آنجا که به حرّ فرمودند که اگر نمی خواهید برمی گردم. یا آنجا که در روز عاشورا با تمام وجود کوفیان را نصیحت می کنند که چرا می خواهید فرزند رسول خدا و علی مرتضی و صدیقه کبری علیهم السلام را بکشید. آقا امام حسین علیه السلام نمی خواستند با این نصایح کاری کنند که کشته نشوند بلکه می خواستند کشته شدنی که از طرف خدا برای ایشان اراده شده بود را مدیریت کنند. و با این کار انگیزه دشمن را به کلی زیر سؤال برده و این سؤال را برای بشریت نمایان کردند که بشر از خودش بپرسد به راستی چرا حسین علیه السلام را این قدر مظلومانه کشتند؟ گناه او چه بود؟ جرم او چه بود؟ جرم یاران او چه بود؟ کودک شیرخوار او چه گناهی داشت؟ چرا بر جسد او اسب تازاندند؟ و رهبری عزیز انقلاب هم همان راه را در پیش دارند! ثالثاً: از همه مهم تر اینکه این نوع ورود به مسائل سیاسی که استاد طاهرزاده ورود پیدا می کنند لازمه مبادی ایشان است. ایشان چاره ای جز این نوع ورودها ندارند. دست خودشان نیست. مبادی ایشان چنین اقتضائاتی دارد. وقتی ایشان پذیرفته اند که انقلاب

اسلامی ظرف ظهور اراده‌ی پروردگارشان در این دوران است پس ایشان در حقیقت با ورود به مسائل سیاسی به دنبال ردّ پای پروردگارشان در حوادثی هستند که در ظرف انقلاب ظهور می‌کند. یعنی رجوع ایشان به ظهورات مختلف پروردگار در حوادث این دوران است. رویکرد ایشان به سیاست، به کلی غیر از سیاسیونی است که مسائل سیاسی را - دانسته یا ندانسته - از مبادی آن می‌برند و جدا می‌کنند. ایشان از اول سیاست را از عبودیت و دیانت جدا نمی‌دانند تا این اشکال پیش بیاید که چرا ایشان به مسائل سیاسی به این نحو ورود پیدا کرده‌اند. مگر ایشان سیاست را جدا از دیانت می‌دانند؟ ایشان سیاست دینی را از مظاهر دین می‌دانند که وسیله تحقق دین است. مثل ظاهر نماز که وسیله تحقق باطن آن است. فکر می‌کنم ایشان با همان دقتی که آیات قرآن را با ریزه کاری‌های مخصوص به خود، مورد تدبیر قرار می‌دهند حوادث مربوط به انقلاب را هم با همان دقت مورد ارزیابی قرار می‌دهند. ایشان در مباحث مربوط به انقلاب اسلامی روشن کرده‌اند که انقلاب اسلامی را آیتی از آیات پروردگار می‌دانند که در این دوران به صحنه آمده است و در هر صحنه‌ای به دنبال گوهر انقلاب اسلامی هستند و سعی دارند آن را برای دیگران نمایان کنند. این اشکال دوست عزیز ما به طریق اولی به مثلاً مولی‌علی علیه السلام می‌تواند وارد باشد که چرا ایشان با آن مقام قدسی و والا به ریزترین حوادث و مسائل سیاسی-اجتماعی که در ظاهر در شأن مولی نبود، ورود پیدا می‌کردند. آقا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کجا و مشک آب به دوش کشیدن برای آن زن کجا؟ و بعد هم بازی کردن با کودکان آن زن به آن شکل که در تاریخ آمده کجا؟! پس قبل از اینکه دوست عزیز ما به استاد چنین اشکالی کنند بهتر است مبادی ایشان را بیشتر مورد تأمل قرار دهند که آیا ایشان می‌توانند به مسائل مربوط به انقلاب چنین ورودهایی نداشته باشند یا ایشان چاره‌ای از چنین ورودهایی ندارند؟ رابعا: آنچه بنده از سیاق کلام استاد در راستای شعار امسال یعنی هم دلی و هم زبانی با دولت فهمیدم این بود که ما باید این دولت را درک کنیم. نه اینکه نقد نکنیم. درک کردن به این معنا که باید بفهمیم این دولت برای خودش مبادی‌ای دارد که هیچ چاره‌ای جز فکر کردن و عمل کردن مطابق آن مبادی ندارد. استاد عزیز در کتاب سلوک ذیل شخصیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه روشن می‌کنند که تفکر ریشه در مبادی دارد و مستقل از مبادی نیست. بر عکس عده‌ای که با یک نحوه نیست انگاری افکار را بدون ریشه می‌پندارند و توهم می‌کنند افراد و جریانات مختلف هر جور خواستند می‌توانند تفکر کرده و افکارشان را بر دیگران تحمیل کنند. این دولت چاره‌ای جز آنچه فعلا فکر می‌کند و در نتیجه عمل می‌کند ندارد. چون عمل ریشه در تفکر و در مبادی دارد. اگر این موضوع خوب روشن شود جایگاه هم دلی و هم زبانی هم روشن می‌شود. لذا به جای برخوردهای صرفا سیاسی و کینه توزانه و ایدئولوژیک با همدیگر، به تفاهم یعنی فهم همدیگر می‌رسیم. یعنی همان هم دلی و هم زبانی. و دولت را کمک می‌کنیم حتی با انتقاداتمان. آنچه بنده از رویکرد رهبری عزیز حفظه الله فهمیدم این است که ایشان سعی دارند تا آنجا که این دولت توان و تحملش را دارد و کشش آن را دارد، او را کمک کرده تا به مبادی انقلاب رجوع کنند تا بر آن اساس فکر کرده و عمل کند. همان کاری که یک

استاد سلوکی با یک شخص در مسائل شخصی انجام می دهد و مبادی میل او را که منحرف شده است را تغییر می دهد. مگر بنده و شما در مسائل شخصی هیچ گونه انحرافی در مبادی نداریم که انتظار داریم این دولت هم در جایگاه خودش هیچ انحرافی نداشته باشد؟ در این قرارداد داد لوزان ما تا حدی شاهد این قضیه بودیم. مخصوصا در روحیه ی وزیر محترم امور خارجه. برداشت بنده از سخنان وزیر محترم این بود که ما درخت هسته ای را از ریشه در نیاورده ایم لکن شاخه هایی از آن را زده ایم تا حربه را از دست دشمن خارج کنیم. ما دانش هسته ای داریم دانش را که نمی توان از چنگ ملت درآورد. بنده خیلی از جزئیات قرار لوزان اطلاع ندارم و سر در نمی آورم لکن این را می فهمم که روح انقلاب فراتر از طرفین این قرار داد که دولت باشد و گروه +1، حضور دارد. به دلایلی که در بالا گفته شد. این یعنی جایگاه تاریخی قرارداد لوزان در نسبت با انقلاب اسلامی. نمی دانم چقدر این اظهارات با حقیقت منطبق است. امیدوارم استاد فکور بنده ی بیچاره را هم از تذکراتشان محروم نفرمایند.

ملتمس دعا. یا کریم

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده خدا را از این همه همزبانی جنابعالی و دلسوزی آن رفیق ناصح شکر می کنم. از عظمت انقلاب همین بس که چنین ناصحانی فهیم و آن دلسوزانی ناصح را تربیت نموده که هر دو دغدغه ی درخشش انقلابی را دارند که در این تاریخ طلوع کرده است. نمی دانم از دلسوزی آن عزیز ناصح بیشتر باید شکر کرد که این چنین دغدغه مند تلاش دارد معارف نورانی الهی در حجاب نرود و در غبار سیاست زدگی قرار نگیرد؛ یا از همدلی جنابعالی که با سخن خود در نوشته ی فوق بهتر از آنچه من می خواسته ام بگویم از زبان بنده اظهار فرموده اید. آیا این معجزه ی انقلاب نیست که در حال پروراندن چنین شخصیت هایی عجیبی است که ره صدساله را در ذیل انقلاب نورانی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک شبه طی کرده اند؟! گفت: «زان که او کف دید و دریا را ندید / زان که حالی را دید و فردا را ندید» بیچاره آن هایی که انقلاب مقدس اسلامی را می خواهند در آینده ی خیابان و ادارات و بازاری که هنوز گرفتار روح مدرنیته است پیدا کنند و متوجه نیستند در باطن این تاریخ چه روح های بزرگ و چه شعورهای متعالی در حال تولد است.

بنده حرفی بیشتر از آنچه که حضرت تعالی در جمع بندی هوشیارانه ی خود زده اید ندارم. امیدوارم خداوند از ما قبول فرماید که از این طریق راه اُنس خود و دوستان را به خدایی که توسط حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ ظهور کرد، رهنمون باشم.

گفته می شود بعد از آن که مرحوم علامه محمدتقی جعفری آن حکیم عارف که برای آینده ی خود سخت به روحانیت او محتاجیم، پس از شرح مثنوی، مولوی را در خواب دید که با تعجب از او می پرسد که مثنوی ما این همه معنا داشت و ما نمی دانستیم! و این قصه ی بین من و شماست که گویا بنده باید

متن جنابعالی را چندبار بخوانم تا بفهمم چه چیزهایی گفته‌ام. آیا با توجه به چنین افرادی جای آن نیست که باید شدیداً به آینده‌ی انقلاب امیدوار بود؟! موفق باشید